

از خاک تا جلال

درس ۴: عهد با ابراهیم

دکتر آر. سی. اسپرول

به نظرم ما در زمان خیلی جالبی زندگی می‌کنیم. این زمان بحرانه. ما در دوره‌ای از تاریخ هستیم که به نوعی غیرعادی، در زمانی هستیم که در حال انتقالیم، نه فقط از یک سال به سال دیگر، یا حتی از لحاظ تغییر قرن، بلکه زمان تغییر هزاره هست. و البته هر بار از یک هزاره به هزاره دیگر منتقل میشوید، همه‌ی تاریخدانان و جامعه‌شناسان و پیش‌بینی‌کننده‌های آینده درباره‌ی ارزش این لحظه از تاریخ صحبت می‌کنند.

حالا تاریخدانان زمان ما، دوره‌ی ما رو "عصر بعد از مسیحیت" توصیف کردند، زمانی که تعلیم مسیحیت به طور فزاینده بی ربط در نظر گرفته شده، زمانیکه کلیسا به عنوان موزه، منقضی و منسوخ در نظر گرفته شده. در بعضی جاهای اروپا به نقش مقبره تنزل یافته، در واقع قبرستان کسانی هست که مرگ خدا رو اعلام کردند. با این حال در دنیای امروز، یک گروه پرشور و حرارت از ایمانداران مسیحی هستند که هنوز در این مقطع از زمان زندگی می‌کنند، به وعده‌هایی که دو هزار سال پیش داده شده، اعتماد می‌کنند.

دو هزار سال، زمان زیادی و عجیبه که الان در مقطعی هستیم که دو هزار سال از تولد عیسی گذشته، اما در رویداد تولد عیسی، جبرائیل فرشته رو به یاد دارید که پیش دختر جوانی اومد و اعلام کرد که او نوزادی به دنیا میاره که اسمش عمانوئیل خواهد بود.

و این دوشیزه‌ی جوان تحت تأثیر روح‌القدس، دو هزار سال پیش سرودی خوند. و همه‌ی ما این سرود رو می‌دونیم. عاشق این سرودیم. اسمش، سرود نیایش مریم هست که در اون مریم با قدرت روح سرایید: "جان من خداوند را تمجید می‌کند، و روح من به رهاننده‌ی من خدا بوجد آمد." و اگه به کل متن سرود نیایش مریم نگاه کنیم و به آخر سرود برسیم، این کلماتی هست که مریم گفت: او گفت: "بنده‌ی خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش، چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابدالاباد."»

حالا مدت کوتاهی بعد از این سرود ستایش که با الهام روح‌القدس از لب‌های مریم جاری شد، سرود دیگری در کتاب مقدس ظاهر میشه و این سرودی هست که پدر یحیی تعمید دهنده، زکریا سرایید. و در وسط سرودش اینطور گفت: "رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، تا رحمت را بر پدران ما به جا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید. سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد." حالا موضوع عجیب اینه: ما در آستانه‌ی تغییر یک هزاره هستیم.

در مقطعی از تاریخ که دو هزار سال با وعده‌های مسیح فاصله داره و بعضی از افراد به سختی به اونها باور دارند، چون زمان زیادی گذشته، زمان خیلی زیادی.

و اتفاقاً مریم و زکریا به طرز عجیبی، تقریباً در شرایط مشابهی بودند، چون به دو هزار سال پیش نگاه می‌کردند. اونها به دو هزار سال پیش نگاه می‌کردند و خدا رو متبارک می‌خوندند که وعده‌اش رو که دو هزار سال پیش از اونها به شخص دیگه‌ای داده بود، به یاد آورد. پس در واقع، مریم و زکریا نشون‌دهنده‌ی شرایط مشابهی هستند که ما امروز باهاش مواجهیم، و هر دوی اونها با الهام روح‌القدس جشن گرفتند که خدا چیزی رو به یاد آورد.

خدا وعده‌اش رو به یاد آورد. او وعده‌ای رو به یاد آورد که وعده‌ی اعطای رحمت بود و البته این وعده‌ای بود که او دو هزار سال پیش به ابراهیم پاتریارک داده بود.

حالا ما گفتیم عهدعتیق به طرز خاصی، زندگینامه‌ی خداست، شخصیت اصلیش، خدای پدره، در حالیکه شخصیتش در هر کلمه که در متن عهدعتیق اعلام شده، در هر عملی که گزارش شده، هر رابطه‌ای که یادآوری شده، آشکار میشه. اما از دیدگاه انسانی، در سطح تاریخ بشر می‌تونستیم به طرز متفاوتی بهش نگاه کنیم و بگیم: "خُب، کل گزارش عهدعتیق، تاریخ نسل آدم و حواست." اما البته که کل تاریخ، تاریخ نسل آدم و حواست، چون اونها والدین همه‌ی انسان‌هایی هستند که تا حالا زندگی کردند.

به طور محدودتر و خاص‌تر، کل گستره‌ی تاریخ عهدعتیق، عمدتاً تاریخ نسل یک مرده. در واقع، اگه این امروز یک نمایش تلویزیونی بود، احتمالاً چنین چیزی نامیده میشد: خانواده‌ی یک مرد. مردی که تاریخ خانوادگیش در سراسر ادبیات عهدعتیق گزارش شده، ابراهیمه. حالا البته یکی از نقاط بحرانی که در زمان ما آشکار شده، جاییکه روح شک‌گرایی اعلام می‌کنه که ما در عصر بعد از مسیحیت زندگی می‌کنیم، در این نگرش شکاک نسبت به اعتبار تاریخی عهدعتیق و مخصوصاً باب‌های اول عهدعتیق. در بین محققان کتاب مقدس و کسانی که در "انتقاد سبک و منابع ادبی" زیاده روی می‌کنند، در صد و پنجاه سال گذشته، حمله‌ی زیادی بر شخصیت تاریخی ابراهیم بوده. ابراهیم به عنوان شخصیت اسطوره‌ای، صرفاً یک افسانه در نظر گرفته شده که زندگیش نوعی درس تمثیلی به ما میده، اما غیر از درس‌های اخلاقی که می‌تونیم از این داستان یاد بگیریم، هیچ محتوای تاریخی واقعی نداره.

و البته در قرن نوزدهم، این فرضیات به عنوان نتایج حتمی تحقیق عالمانه در نظر گرفته شدند. اما یک اتفاق افتاد. در واقع، خیلی چیزها در قرن بیستم اتفاق افتاد که تغییر چشمگیری در روح شک‌گرایی ایجاد کرد. مرحوم ویلیام فاکسول آلبرایت، پیش از مرگش به شدت محققان کتاب مقدس رو به خاطر نادیده گرفتن شواهد قاطع تحقیق باستانی و اجازه دادن به حدس و گمان‌های فلسفی که روح نامناسب بدگمانی و شک‌گرایی رو وارد متون عهد عتیق کنه، توبیخ کرد. و در مرکز این، داستان ابراهیمه. و فقط اجازه بدید به طور گذرا، چیزهای کمی رو بگم که در قرن بیستم اتفاق افتاد که برای درک تاریخ عهدعتیق خیلی مهمند.

در ۱۹۲۹، اکتشافی در راش شامرا بود که بی تردید اثبات کرد این یادداشت‌ها دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در خاورمیانه نوشته شده؛ چون شکاکان قرن نوزدهم گفتند اون موقع حتی هیچ یادداشتی در دنیا نبود، و گزارش ابراهیم باید به طرز مهمی بعداً اومده باشه، چون نوشتن در این بخش از دنیا شکل نگرفته بود.

در ۱۹۳۵، لوح‌های ماری کشف شد که نشون‌دهنده‌ی گزارش تاریخی آداب و رسوم و الگوهای رفتاری بود که دقیقاً آداب و رسوم گزارش شده در زندگی ابراهیم رو منعکس و نشر می‌کرد. همچنین در دهه‌ی سی، یک اکتشاف چشمگیر دیگر، لوح‌های نوزی بود که همین کار رو کرد و اطلاعات ارزشمندی رو از دوران عهدعتیق داد و آداب و رسوم و الگوهای رفتاری مشابه، اسناد قانونی و این جور چیزها رو نشون داد.

و بعد اخیراً، اکتشاف ایبلا که وجود شهرها، انسان‌ها، حتی اسامی رو نشون داد که در کتاب مقدسه، همه‌ی اینها نشون دادند که ظاهراً هر بار یک باستان شناس به اندازه‌ی یک بیل خاک رو برمی داره، یک جنبه‌ی دیگر از حقانیت این گزارش تأیید میشه.

پس اینجا در ابتدا می‌خوایم بگیم وقتی به داستان ابراهیم نگاه می‌کنیم، نباید به داستان ابراهیم به عنوان تلاشی در اسطوره شناسی نگاه کنیم، بلکه به عنوان یک اعلان که در کتاب مقدس درباره‌ی چیزی که در تاریخ واقعی، فضای واقعی، زمان واقعی اتفاق افتاده که یک خدای واقعی، یک شخص واقعی رو از سرزمین بت پرست‌ها فرامی‌خونه و باهش حرف میزنه و او رو تقدیس می‌کنه و بهش وعده‌ای میده که کل جریان تاریخ رو عوض می‌کنه.

بیا به این گزارش که در باب بیستم کتاب پیدایشه نگاه کنیم. در آغاز باب دوازده پیدایش این گزارش رو می‌خونیم: "و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه‌ی پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند."

بعضی از شما بررسی عهدعتیق رو که توسط بعضی از لوتری‌ها فراهم شد و اسمش مجموعه‌ی کتاب مقدس بیت ایل بود، به یاد دارید. و این بررسی مقدماتی مشخص از عهدعتیق، در هر بخش از مطالعه، از تصاویر جالبی استفاده می‌کنه. و این بخش از زندگی ابراهیم، با کلمه‌ی "برکت یافته تا برکت باشد" در زیر عکس توضیح داده شده.

و به نظرم این روش شگفت‌انگیزی برای نشون دادن واضح و مختصر ماهیت چیزی هست که از لحاظ ارزش تاریخی این مرد، ابراهیم، اتفاق میفته. خدا صرفاً اون رو به عنوان یک فرد و برای منفعت او برکت نمیده، بلکه ابراهیم برکت یافته تا وسیله‌ی برکت باشه که بر بسیاری از انسان‌ها ظاهر بشه که بعد از او میان.

او برکت یافت تا برکت باشه. و این نمونه در سراسر دوران عهدعتیق و حتی دوران عهدجدید ادامه داره؛ که وقتی خدا ما رو برکت میده، او برکت میده تا ما برای اطرافیانمون برکت باشیم.

اما اگه الان به عناصر این وعده نگاه کنیم، اول از همه می‌بینیم که اینجا عهد بستن اتفاق میفته؛ عهدی که در باب دوازده اعلام شده، به طرز شگفت‌انگیزی در باب پانزده پیدایش تأیید شده که توصیه می‌کنم با دقت مطالعه کنید، چون در باب پانزدهم پیدایش، خدا به سؤالات ابراهیم جواب میده، وقتی ابراهیم گفت: "از کجا بدونم این

وعده‌هایی که به من میدی، انجام میشه؟" خدا در زمینه‌ی این باب، وعده‌اش رو با یک سوگند مُهر می‌کنه، و در این سوگند، خدا به ابراهیم میگه: "ابراهیم، اگه من هر کلمه از وعده‌ام رو به تو نگه ندارم، باشد که تکه تکه بشم."

اینکه خدا وعده‌اش رو با سوگند حمایت می‌کنه، نه سوگند به قبر مادرش (او مادری نداره)، نه به زمین (که پای انداز اوست)، یا به آسمان‌ها (محل سکونتش)، بلکه خدا به شخصیت قدوس خودش و ماهیت قدوسش سوگند می‌خوره. حالا دوباره، مفاد این وعده‌ی عهدی که خدا با ابراهیم میبندد، چیه و اینها بر بقیه‌ی تاریخ کتاب مقدس چه تأثیری میذارند و چه ارتباطی با ما دارند و چه چیزی در اونهاست که باعث میشه مریم سرود نیایش و زکریا سرود ستایش رو بخونه؟

خُب، اگه توجه کنید که اینجا چی خوندم، سه عنصر در این وعده هست. اولی وعده‌ی زمین هست. خدا به ابراهیم میگه: "ابراهیم، من می‌خوام تو در سن پیری از سرزمین پدری‌ات، از همه‌ی چیزهای آشنایی که داری، بلند بشی و حرکت کنی؛ و می‌خوام تو رو به زمینی ببرم که نمی‌دونی به کجا میری و تا زمانیکه به اونجا نرسیدی، این رو نمی‌دونی؛ و می‌خوام این زمین رو به تو بدم." پس اولین وعده مربوط به زمین هست و تا یک لحظه دیگه بیشتر در موردش حرف می‌زنیم.

دومی: "تو رو پدر امت بزرگی می‌سازم." و بعداً این به طور خاص زمانی اعلام شد که خدا به ابراهیم میگه: "به آسمان نیمه شب نگاه کن و اگه می‌تونی سعی کن ستارگان آسمان رو بشماری." اگه در شب تابستانی که آسمان صافه به بیرون رفته و به آسمان، به راه شیری خیره شده باشید، در شبی که آسمان صافه، راه شیری به صورت ابرهای فشرده در آسمان ظاهر میشه، اما این ابر نیست. به صورت ابر فشرده ظاهر میشه، چون از میلیون‌ها و میلیارد‌ها ستاره‌ی مجزا تشکیل شده.

و خدا به ابراهیم گفت: "به آسمان شب نگاه کن. ستاره‌ها رو بشمار." و او شروع می‌کنه: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده... اگه با سرعت اونها رو می‌شمرد، می‌تونست از روزی که خدا ازش خواست ستاره‌ها رو بشماره تا امروز اونجا بایسته و هنوز به شمارش ادامه بده. و بعد اون رو به ساحل دریا برد و گفت: "به دانه‌های شن در کنار ساحل نگاه کن و اونها رو بشمار."

اگه می‌توننی اونها رو بشمار، چون نسل تو هم به همین اندازه خواهد بود." حالا این مردی هست که قبلش به خدا گفت... خدا به او گفت: "ابراهیم، من اجر بسیار عظیم تو هستم." و او گفت: "خُب، من چه اجری دارم، وقتی بی اولادم و وارثم، خادمم ایلعازر دمشقی هست؟

من خیلی پیرم. زخم زیادی پیره برای بچه دار شدن." اما خدا گفت: "نه تنها تو اولاد خواهی داشت، بلکه اونها مثل ستارگان آسمان و شن دریا میشن. تو پدر انسان‌های زیادی میشی." پس ما بخش دوم رو داریم که وعده‌ی اولاده.

و سوم، این وعده هست که از طریق ابراهیم و ذریتش، ملت‌ها برکت خواهند یافت؛ از طریق این عمل، کل دنیا برکت باشکوهی رو دریافت خواهد کرد.

پس اینجا، سه جنبه از این وعده‌ی عهد هست که خدا با ابراهیم می‌بندد. حالا اگه به بقیه‌ی این دوره و بقیه‌ی تاریخ این وعده‌ها نگاه کنیم، چه اتفاقی می‌فته؟ ابراهیم مالک چه زمین‌ها و دارایی‌هایی شد؟ تنها قطعه زمین واقعی که در اون زندگی کرد و مالکش بود، مکفیله بود که محل دفنش بود. این محدوده‌ی مالکیت او بود.

و اولادش چی؟ خُب، ما این داستان رو می‌دونیم که خدا وعده داد او رو برکت بده و پدر ملت بزرگی بسازه، پس او انتظار داشت پسری داشته باشه، اما هیچ پسری داده نشد. و حتی وقتی این وعده در سن پیری به ابراهیم داده شد، یک سال گذشت، دو سال گذشت، پنج سال گذشت، سال‌ها گذشت و زنش هنوز نازا بود.

و طبق آداب و رسومی که تصادفاً مشخص شد که بخشی از آیین باستانی بود، از طریق کشف این لوح‌ها در قرن بیستم که قبلاً در موردش گفتم، زن او سارا، کنیزش رو به ابراهیم داد که بتونه مادر نیابتی بشه تا وعده‌ی خدا انجام بشه. پس ابراهیم با هاجر همبستر میشه و بچه دار میشن و اسمش اسماعیله. حالا ابراهیم میگه: "من یک پسر دارم و حالا وعده‌های خدا می‌تونه انجام بشه و شاید من مثل ستارگان و دریا، اولاد داشته باشم." اما وعده‌ی خدا از طریق اسماعیل نبود. از طریق اسحاق بود که ذریت ابراهیم باید می‌ومد.

ابراهیم سعی کرد به طور مصنوعی این رو انجام بده، اما این چیزی نبود که خدا در نظر داشت. تا اینکه خدا به طور مافوق طبیعی عمل کرد تا رَحِم سارا بارور بشه و پسر حقیقی ابراهیم و سارا متولد شد.

و اسمش، همونطور که می‌دونیم، اسحاقه، که در عبری یعنی "خنده"، چون وقتی ابراهیم به زنش گفت طبق وعده‌ی خدا بچه‌دار میشه، او فکر کرد این خنده‌دارترین چیزیه که تا حالا شنیده. او فقط با صدای بلند گفت: "اگه ما بچه دار بشیم، اسمش رو خنده می‌ذارم." و بعد اسحاق متولد شد. اما متوجه میشید در مورد وعده‌ی زمین چه اتفاقی افتاد؟ ابراهیم صبر کرد و صبر کرد و صبر کرد، و آزموده شد و دوباره باید به حقانیت این وعده‌ی الهی اعتماد می‌کرد. و همونطور که گفتم، او هرگز وعده‌ی زمین رو بیش از قبرش به ارث نبرد.

و حالا درحالیکه از تولد اسحاق شادی می‌کنه، خدا به سراغش میاد و او رو در بزرگترین آزمایش میندازه، در پیدایش بیست و دو، وقتی به ابراهیم میگه: "حالا پسرت، یگانه پسرت، پسری رو که دوست داری، اسحاق رو بردار و به کوه موریا برو و اونجا او رو به من تقدیم کن. او رو برای من قربانی کن؛ او رو بکش." و آزمایش بزرگ بر ابراهیم اومد، وقتی او سفر ترسناک رو به کوه موریا داشت، که سنت میگه، دقیقاً در همون نقطه‌ای هست که بعداً در تاریخ، کوه جلجتا نامیده شد، جاییکه خدا پسرش، یگانه پسرش، پسری رو که دوست می‌داشت، عیسی رو به اونجا برد و قربانی کرد و جانش رو به نیابت از ما گرفت، و در مورد اسحاق، چون ابراهیم از این آزمون عبور کرد و اسحاق زنده موند تا اسحاق بتونه پسر دار بشه و پسر اسحاق بتونه پسر دار بشه و از طریق این نسل، وعده‌های عهد

بتونه انجام بشه و از طریق این میراث، از طریق این نسل، همونطور که پولس رسول گفت، از طریق ذریت ابراهیم، الان همه‌ی ملت‌های جهان از مزایای آشکار شدن کار مسیح، بزرگترین پسر ابراهیم، بهره‌مند شدند.

اما این بدون آزمایش نبود. و نکته‌ی اینه که بلافاصله انجام نشد. برکتی که به ابراهیم وعده داده شد، باید دو هزار سال طول می‌کشید تا شناخته بشه، تا زمانیکه این دختر کوچک، اعلان جبرائیل رو شنید و سرود خوند: "او به یاد آورد." او رحمت رو به یاد آورد. او وعده‌ای رو که به ابراهیم داد، به یاد آورد. و همونطور که روح به زکریا اعلام کرد که پسرش، پیشگام و قاصد اومدن مسیحا میشه. زکریا تحت تأثیر همون روح‌القدس گفت: "او وعده رو به یاد آورد." و کل تاریخ نجات، تحقق این رویداد در چهار هزار سال پیش هست.